

زنان، نقش اجتماعی، کار و آموزش

شهبلا اعزازی

دکترای جامعه‌شناسی و اقتصاد از دانشگاه وین ۱۹۸۰
عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی علامه طباطبائی
تالیفات: خانواده و تلویزیون، جامعه‌شناسی خانواده، خشونت خانوادگی زنان کتک خورده
شهبلا اعزازی میل ندارند عکسشان در جایی چاپ شود.

○ شما وقتی کلمه «زن» را می‌شنوید، چه چیزی به ذهنتان متبادر می‌شود؟ فرض کنید این یک تست روان‌شناسی تداعی معانی است!

چه سوال سختی! مرا تست نکنید.

○ این سوالی است که از اغلب آدم‌هایی که دیده‌ام، پرسیده‌ام
باید فکر کنیم!

○ اشکالی ندارد!

انسان! چه بگویم؟ زن، زن! زن، انسان!

○ کلمه «مرد» را که می‌شنوید چگونه؟

مرد هم انسان!

○ بیشتر مصاحبه‌شوندگان توضیح می‌دادند.

من بعداً توضیح می‌دهم! چون به ذهن من همین می‌آید، یعنی اگر درون ذهن من را می‌خواهید بدانید، همین است، ولی ذهن جامعه را اگر بخواهید بدانید که چه می‌گوید. به‌رحال چیز دیگری است!

○ «ماکس وبر» نظریه‌ای دارد که طبق آن می‌گوید ۴ شاخصه وجود دارد که توزیع ناعادلانه آنها باعث برتری یا برتری نیافتن افراد می‌شود و آنها عبارت‌اند از: ثروت، قدرت، اطلاعات و منزلت اجتماعی. به‌طور کلی بین تمام زنان و مردان توزیع ناعادلانه این ۴ شاخصه باعث تبعیضات جنسی شده است، چرا که مردان به دلایل مختلف، اعم از شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و یا حتی بیولوژیکی از این ۴ ویژگی بهره بیشتری برده‌اند تا زنان. اولاً به‌نظر شما کدام‌یک از این ۴

شخصه مهمتر از شخاصه های دیگر است و دوم اینکه آیا شما تائید می کنید که یکی از دلایل تبعیضات جنسی بین زنان و مردان می تواند نبود بهره مندی مساوی از هر یک از این ویژگیها یا همه شان باشد؟

اثر از آنچه وبر می گوید کمی بیرون بیاییم و کلیتر به موضوع نگاه کنیم، باید بگویم که مسئله ای که شما گفتید، در صحت جامعه شناسی، یکی از مباحث بسیار اساسی است، و در این قضیه منابع کمیاب اجتماعی مطرح می شود. منابع کمیاب اجتماعی - همان طور که شما گفتید - ثروت، قدرت و منزلت است و به تازگی اطلاعات را هم به آن اضافه کرده اند. مافعالاً زن و مرد را کنار می گذاریم و به طور کلی بحث می کنیم. تا آنجا که ما تاریخ جوامع را پیگیری کرده ایم و با جوامع طبقاتی روبه رو هستیم، می بینیم که گروهی در جامعه به این منابع کمیاب دسترسی دارند و از دسترسی آنان که به این منبع کمیاب دسترسی ندارند، جلوگیری می کنند، یعنی در واقع مدل های تضادگرایی براساس یک کشمکش بین داراها و تداراها، خودیها و غیرخودیها یا حاکمان و محکومان یا هر اسم دیگری که بر آن بگذاریم به وجود می آید. ما خودمان می گوئیم منابع کمیاب یعنی کم است و اگر همه این منابع را داشته باشد، دیگر کمیاب نخواهند بود. عده ای این منابع را در انحصار خودشان نگه می دارند و به دیگران اجازه دسترسی به آن را نمی دهند.

همیشه در طول تاریخ و در جوامع، طبقات وجود داشته است. مدتی است که به دلیل تلاشهایی که جنبشهای زنان و صفرکاران این حوزه کرده اند، دقیقاً مشخص شده است که در جامعه این منابع در اختیار مردان هم هست و از دست یابی این منبع توسط زنان جلوگیری می شود. نمی توان گفت کدام یک از این ویژگیها مهمتر از بقیه اند، برای اینکه در هر دوره ای از جامعه، اهمیت یکی از آنها بیشتر بوده است. مثلاً امروزه روی اطلاعات بیشتر تاکید می شود، ولی اینها معمولاً در ارتباط صنفی با یکدیگر قرار دارند. چرا روی اطلاعات تاکید می شود؟ چون اگر شما اطلاعات داشته باشید، دستیابیتان به ثروت و شغل و اعتبار اجتماعی بیشتر می شود. در دوره های دیگر می توانست چیز دیگری باشد. ماهنوز در ایران شاید آن قدر اطلاعات برآیمان مهم نباشد و شاید هم باشد. درباره این موضوع نمی خواهم صحبت کنم.

می فکر می کنم شما در مصاحبه هایی که داشته اید آمارهای سازمان ملل به شما ارائه شده است.

D خیر!

ببینید! سازمان ملل سازمانی است که به هر حال می دانیم نه انقلابی است و نه چندان فمینیست است. هیچ کدام از اینها نیست. سازمانی معتدل است و طبعاً آمار این سازمان گفته می شود که ۷۵ درصد کار جهان را زنان انجام می دهند و با وجود این، کمتر از یک درصد مالکیتها در دنیا متعلق به زنان است و درآمدهای زنان بسیار کمتر از مردان است. حالا این سوال پیش می آید که چطور زنان ۷۵ درصد کار جهان را انجام می دهند؟ برای اینکه در بسیاری از کشورهای جهان زنان شاغل هستند درست مثل مردان، اما کاری را انجام می دهند که نام آن را کار بدون دستمزد می گذارند. این کارها کار خانه است، کار مزرعه و نگهداری از کودکان است، یعنی در مجموع در خیلی از جاها زنان دو برابر مردان کار می کنند. این یک نابرابری واضح و آشکار است. نابرابری دیگری که ما در مورد منابع کمیاب در نظر می گیریم دسترسی زنان است به آموزش که همیشه کمتر از مردان بوده است. مخصوص در کشورهای در حال توسعه این مسئله بیشتر دیده می شود. در کشور خود ما فاصله سواد زن و مرد با یکدیگر به این صورت است که زنان ده تا ۱۵ درصد کمتر از مردان سواد دارند و منظورم از سواد، سواد بیسوادی است، نه تحصیلات عالی. یعنی مردان ما در حدود ۸۰ و اندکی درصد سواد دارند و زنان ما در حدود ۶۰ و اندکی. پس یک فاصله ۱۵ درصدی بین اینتل وجود دارد. اینها عواملی هستند که فرد را توانمند می کنند. وقتی شما سواد دارید دارای امکان تصمیم گیریها در زندگی برای خودتان می شوید و یکسری فعالیتها را برای خودتان می توانید انجام دهید. در جهان و در ایران می بینم که به هر حال آنچه که وجود دارد در دست مردان متمرکز شده است. در ایران هم منابع کمیاب و درآمدها در دست مردان است. زنان کار می کنند ولی درآمد و مالکیت ندارند.

صطبی که بسیار مهم است، این که شما وقتی منابع کمیاب اجتماعی را دارید می توانید منابع ایدئولوژیکی را هم کنترل کنید یعنی شما می توانید از عناصر و دستگاههای اجتماع به نفع صاحبان منابع کمیاب استفاده کنید. مثلاً می توانید رساله ها را طوری سامان و شکل دهید که هنجارهای حافظ منافع صاحبان منابع کمیاب را تبلیغ کنند.

صبر سه را می توانید طوری شکل دهید که این هنجارها را تبلیغ کند و قانون را می توانید طوری سامان دهید که همین کار را بکند.

ما فقط سه عنصر را نام بردیم. اگر به فرهنگ جامعه هم در کل نگاه کنیم می بینیم که فرهنگی است که یک سنت طولانی در پشت آن قرار دارد.

و هر چیز را می توانیم به این صورت نگاه کنیم، آداب و رسوم و هنجارهای رفتاری را می بینیم که هر کسی که به نوعی



به این منابع کمیاب دسترسی دارد، خیلی چیزها را در جامعه می‌تواند تحت کنترل داشته باشد. الان دیگر تک‌عاملی نگاه نمی‌کنیم و نمی‌گوییم که این عامل مهمتر است یا آن عامل، بلکه همه این پارامترها، شبکه‌ای را به وجود می‌آورند که به نفع همه مردان است. همه مردان، هم دربرگیرنده مردانی می‌شود که در سطح اداره مملکت قرار دارند و هم مردانی که در این سطح قرار ندارند. پس به طور کلی و به صورت خاص می‌توانیم بگوییم که با تعاریف بالا یک شبکه از مردان تشکیل می‌شود که منافع مشترک در مقابل زنان دارند و زنان هستند که بیشتر از بعضی مردان به منابع کمیاب دسترسی دارند، اما چون آن شبکه مردانه وجود دارد تک‌تک زنان در مقابل آن گم می‌شوند.

○ در مباحث علوم اجتماعی یک سوال کلی و کلاسیک وجود دارد و آن اینکه عده‌ای از نظریه پردازان معتقدند که برای تغییرات و تحولات اجتماعی باید کل جامعه تغییر کند. این نظریه را کسائی مثل دورکهایم مطرح می‌کنند و به ساختارگراها معروف هستند ولی عده‌ای دیگر معتقدند که تک‌تک افراد اجتماع باید تغییر کنند تا جامعه تحول یابد که بعد از دورکهایم کسائی مثل تو نیز این نظریه را ارائه دادند. شما فکر می‌کنید برای اینکه آن تحولات ایجاد شود باید مثلاً در قانون‌گذاریها تجدید نظر صورت گیرد یا اینکه تغییر در ساختارهای ذهنی افراد مهمتر است به عبارت دیگر آیا ساختارهای اجتماعی مهمترند و شما با نظریه ساختارگراها موافق هستید یا اینکه فکر می‌کنید افراد اجتماع تک‌تکشان باید تغییر کنند؟

افراد جامعه که به صورت تک‌تک نمی‌توانند تغییر کنند، اما واقعیت این است که باید یک نوع آگاهی به وجود بیاید، مبنی بر اینکه گروهی می‌توانند به حقوق خودشان دست یابند. موانع ایجاد آگاهی همان‌طور که گفتیم رسانه‌ها و مدارس و غیره هستند. الان شما این سوال را به طور کلی مطرح کردید یا اینکه بحث در حوزه زنان است؟

○ این را به طور کلی مطرح کردم، اما می‌خواهم آن را به طور جزئیتر هم به روابط میان زن و مرد در اجتماع تعمیم دهم. به هر حال این بحث را بیشتر روی زنان متمرکز می‌کنیم.
○ بله درست است.

چون در این بحث ما از گروه‌های محروم می‌توانیم نام ببریم و بگوییم زنان یا قومیت یا نژاد. ببینید ما به نوعی آگاهی احتیاج داریم که این آگاهی باید به وجود بیاید، و این گروه‌ها شروع کنند به گرفتن حقوق خودشان. ما نمی‌توانیم به این امید بمانیم که آگاهی تک‌به‌تک در افراد به وجود بیاید و باز هم نمی‌توانیم به این امید باشیم که به هر حال زمانی حقوق داده خواهد شد. بخصوص در مورد زنان ما این مسئله را دیده‌ایم که هر چند جامعه از مرحله‌ای به مرحله بعد تکامل پیدا کرد و ما این را به عنوان پیشرفت در نظر می‌گیریم و این پیشرفت باید عملاً در برگیرنده همه می‌بود، اما فقط در برگیرنده مردان شد. اگر ما به انقلابات بزرگی که در دنیا صورت گرفت، نگاه کنیم، یعنی انقلابهایی را که هدفشان بهبود زندگی افراد بود و ساختار جامعه را به طور کلی تغییر دادند مثل انقلاب کبیر فرانسه، با این وجود زنان در انقلاب دخیل بودند، اما سهمی از آن نبردند. در انقلاب فرانسه حتی یک قدم هم آنان را به عقب برگرداندند. البته تعداد قدمها را نمی‌خواهیم بشمریم!



یعنی قوانینی که وضع شد، خیلی ضد زن بود. دوباره یک سری کوششهایی صورت گرفت تا زنان فرانسه توانستند خود را یک قدم جلوتر بیاورند. در مورد انقلاب مشروطیت ایران هم می‌بینیم که با آنکه قاعداً باید به همه آزادی اعطا می‌شد اما در اولین مجلسی که در همان دوره‌های اول تشکیل شد، ضدیت با زنان مطرح شد و موقعی که انجمنهای زنانه تشکیل شد، با شیوه بسیار بدی با آنها برخورد شد و بر قیومیت مردان بر زنان تاکید شد، و گفتند که زنان نمی‌توانند خودشان در مورد مسائل خود تصمیم بگیرند و زمانی که خواستار مدرسه شدند خیلی با اکراه اجازه تحصیل در مدرسه - آن هم چند سال پس از مشروطیت - به آنان داده شد. در انقلاب ایران هم استفاده‌برنده از انقلاب زنان نبودند و مشکلاتی که از بعد حقوقی برای آنان وجود آمد، تازه سالها پس از انقلاب کم‌کم دارد رفع می‌شود و هنوز هم به‌طور کامل رفع نشده است. گویا این دگرگونی‌های ساختاری در جامعه برای اکثریت فایده‌ای دارد و آنانی که در اقلیت هستند همیشه باید از راه نوعی همبستگی بین خودشان و با ساخت موقعیت خودشان و کسب هویت برای خود و آگاه شدن به اینکه در کجا قرار دارند و شرایطشان چیست یک‌بار دیگر درخواستهای خود را مطرح کنند. امروزه دیگر تئوریهای انقلاب در سطح جهان در مورد اقلیتها صدق نمی‌کند. اقلیتها فقط زنان نیستند، بلکه به عنوان مثال اقوام مختلف و قومیتها هم هستند. مثلاً در امریکا، سیاهان هستند که تحرک پیدا کرده‌اند و تحول یافته‌اند، زنان هستند و بعد هم اقلیتهای مذهبی و گروههای مختلفی که در هر کشوری فرق می‌کند.

ما می‌بینیم که از نوره‌ای این غیرعملی شد که بگوییم ساختار جامعه ما دموکراسی شده است و از این دموکراسی چیزی هم به زنان می‌رسد و دیگر اینکه سعی کنیم آگاهی تک‌تک افراد جامعه را بالا ببریم، که به نظر من امری غیرعملی است. من نمی‌دانم چگونه می‌شود آگاهی تک‌تک افراد را در یک ساختار مثلاً مردسالانه یا نژادپرستانه بالا ببریم.

در نتیجه، ما این راه را در ایران و هم در غرب دیده‌ایم که جنبشها شکل می‌گیرند و شکل این جنبشها می‌تواند متفاوت باشد. اماصل این جنبشها بر این اساس است که به اعضای گروه خود هویت ببخشند، به آنها تاریخ بدهد و بگوید که شما هم بودید و این نیست که هیچ وقت نبودید. در مورد سیاهان شعارهای خاص آنان مطرح شد. الان قومیتها روی فرهنگ قومی خودشان تاکید می‌کنند و زنان روی یک سری مشکلات و مسائل مشابه خودشان در دنیا و در عین حال روی هویت زنانه، تاریخ زنانه و روی ویژگیهای زنانه خودشان. من مورخ نیستم، ولی می‌دانم که گروهی از تاریخ‌نگاران راجع به تاریخ مشروطیت ما کار کرده‌اند و ذکر کرده‌اند که زنان در آن چه نقشی داشته‌اند.

من درسی را تدریس می‌کنم تحت عنوان جامعه‌شناسی آموزش و پرورش. در این درس به صورت حاشیه‌ای می‌گویم که مدارس در ایران چه وقت به‌وجود آمدند. می‌خواهم توجهتان را به بعد ایدئولوژیک یک موضوع جلب کنم. کتابهایی وجود دارند که برای آموزش یک درس، هر کسی اطلاعات خودش را توسط آنها تکمیل می‌کند. من برای اینکه تاریخ مدارس ایران را در عرض یک ربع ساعت بیان کنم به کتابهای تاریخ مراجعه کردم و دیدم که در کتابهای تاریخ ما از شخصی به نام رشیدی نام برده شده است و قیل از او از امریکبیر و دارالفنون صحبت شده است و بعد در مورد مشکلاتی که برای مدارس به‌وجود آمد است. من بعدها متوجه شدم که مدرسه رشیدی پسرانه بوده است. سوال اینجاست که مدرسه دخترانه را چه کسی به‌وجود آورد؟ تا الان من در هیچ کجای هیچ کتاب تاریخی ندیدم که در مورد مدرسه دختران چیزی نوشته شده باشد و در هیچ جا نوشته نمی‌شود که زنان خودشان، مدرسه دخترانه را باز کردند. بی‌بی‌خانم وزیرف اولین مدرسه دخترانه را به نام «دوشیزگان» باز کرد و بعد از یک ماه به علت مخالفت‌های فراوان، این مدرسه تعطیل شد و یکسال طول کشید تا او بتواند بار دیگر اجازه تأسیس مدرسه را بگیرد. نوشته نشده است که خانم گوهرشناس یا تمام فشارهایی که از همه طرف به او وارد شد و با چه مشقانی مدرسه باز کرد. نوشته نشده است که زنتی که خودشان سطح سواد خیلی بالایی نداشتند یا هزینه شخصی خودشان و بافشارهای فراوان می‌رفتند در مدارس و درس می‌دادند.

من وقتی تاریخ را ورق می‌زنم، اینها را نمی‌دیدم و خود من فقط از رشیدی نام می‌بردم. بعد متوجه شدم که آن بخشی از آموزش و پرورش و مدرسی را که زنان ما به‌وجود آوردند بسیار جالب توجه است. آنها با همه مخالفت‌هایی که می‌شد و تمام مشکلاتی که بر سر راهشان بود، مدرسه را ساختند و در عرض دو سه سال که دولت هنوز هیچ چیز را عهده‌دار نشده بود، رفتند و در جاهایی مدرسه ساختند که حتی امروزه هم آن مکانها را ما به عنوان دم می‌شناسیم و فکر می‌کنم در آن زمان هم جزء دهات بودند و همه آن زنان در خانه خودشان تدریس می‌کردند. دختران را می‌آوردند و به‌طور رایگان به آنها آموزش می‌دادند و یکی از مهمترین درخواست‌هایی که زنان ایرانی در دوره مشروطیت داشتند، این بود که آموزش برای دختران مانند پسران آزاد شود و دیگر اینکه متاسفانه به دلایلی که شاید بعداً بگویم حتی آدم‌های تحصیل کرده در جامعه ما تاریخ خودشان را نمی‌دانند که چه بوده است.

وقتی نمی‌دانیم که تاریخمان چه بوده است مانند این است که در خلأ ایستاده‌ایم. برای همین من هر کاری را که بخواهم انجام دهم فکر می‌کنم که اولین فردی هستم که در دنیا در ایران این کار را انجام می‌دهم ولی واقعیت این است که من اولین فرد نیستم. مادر طول تاریخ به صورتهای مختلف، زنانی داشته‌ایم که گفتند چرا ما باید فرودست باشیم، منتها این از تاریخ پاک شده است، محو شده است. یکی از کوششهای من روی این است که اینها را از دل تاریخ بیرون بکشیم. البته خانمهای مورخی هم در امریکا و هم در ایران بوده‌اند که برای این موضوع کار کرده‌اند و کتابهای خوبی نوشته‌اند و یک عده هم دوباره این کتابها را نگارش کرده‌اند چون زبان این کتابها برای ما ناآشناست و یکی از کارهای مهم هم همین نگارش مجدد است.

ما می‌بینیم که صدسال پیش، زنان اشراف ما تحصیل‌کرده بودند و مثلاً در نوشته‌هایشان به ولتر استاد می‌کنند و یا به انقلاب فرانسه اشاره می‌کنند یعنی آنان از لحاظ علم و فلسفه از سطح آگاهی بالایی برخوردار بوده‌اند بعد، به نوعی، گسست به‌وجود آمد. می‌شود گفت ما تمام کوششهایی را که زنان تا سال ۱۲۵۷ انجام داده بودند فراموش کردیم، و گمان بردیم که هر اتفاقی که برای بهبود وضع زنان افتاد از آسمان به زمین افتاده بود، در حالی که زنان برای آنچه که به دست آورده بودند، کوشش کرده بودند. به تازگی کتابی را که دوستان زحمت کشیدند و چاپ کردند دیده‌اید؟ کتاب ستاور که در مورد خانم دکتر منوچهریان است. این کتاب نشان می‌دهد که چگونه برای حق رای و انتخاب شدن، گروه‌هایی از زنان فعالیت می‌کردند. شیوه فعالیت‌هایشان شاید دولتی بوده باشد، یا غیردولتی. شاید امروز من آن شیوه را نپسندم، اما آنچه مهم است این که مجموعه آن کوششها، به این انجامید که زنان حق رای به‌دست آوردند و تغییراتی در قوانین ازدواج و



خانواده به وجود بیاید.

بنابراین، در مورد مسائل زنان این نکته ضروری است که آنان خود تصمیماتی داشته باشند و سعی کنند درخواستهای خود را به دیگران بقبولانند. قبولاندن این درخواستها هر چه که باشد از راههای گوناگون امکان پذیر است. الان چند سال است که جمعمانی در روز ۸ مارس تشکیل می شود و گردهماییهای مختلف به وجود می آید و نه تنها این گردهماییها از جانب گروههای غیردولتی صورت می گیرد، بلکه حتی در سازمانهای دولتی هم می بینم که یکسری فعالیتهای در مورد مسائل زنان انجام می شود. ممکن است شیوه کارشان را نپسندیم و ممکن است کند کار کنند یا تبلیغاتی کار کنند اما هر چه که هست به هر حال دارد اقداماتی صورت می گیرد و این مهم است.

الان مراکز دولتی ما راجع به خشونت حساس هستند راجع به دختران فراری و طلاق و دیگر مسائل زنان حساس هستند. موضوع خانواده و موضوع زنان، در بسیاری از مراکز دولتی، مسئله است و مورد توجه قرار می گیرد و در مورد آنها پژوهش و تحقیق و بررسی می کنند. در حوزه آکادمیک هم در مورد تمام اینها دارد کار می شود. ما در اینجا رشته مطالعات زنان داریم. رشته مطالعات زنان با هر محدودیتی که در آن باشد به این معناست که گروهی تربیت می شوند که به مسائل خاص زنان در جامعه می پردازند و ما خارج از حوزه آکادمیک باز هم تشکلهای فعال زنان را داریم که تعدادی از اینها به عنوان NGO های فعال شناخته شده اند و باز هم غیر از اینها گروههای بسیار دیگر که غیررسمی هستند، را داریم و اینها همیشه بوده اند و در طول سالهای بعد از انقلاب هم فعالیت زیادی کرده اند. گروههایی هستند که دور هم جمع می شوند و به بررسی مسائل زنان می پردازند و ممکن هم هست که از هم بپاشند، اما به هر حال وجود دارند.

من بسیاری از اوقات به جاهایی دعوت شده ام که خانمها دور هم جمع می شدند و مسائل و مشکلات خود را مطرح می کردند و هیچ سازماندهی خاصی پشت آنها نبود، ولی درک اینکه مسئله ای مشترک بینشان وجود دارد در آنها بود و همین بود که آنها را دور هم جمع می کرد. همه هم می دانستند که ممکن است گروهشان از هم بپاشد و از بین برود، ولی سعی می کردند که با همه مشکلات به کارشان ادامه دهند و البته، بسیاری از آنها هم پابرجا باقی ماندند.

گروههایی بودند که دختران جوانی آنها را تشکیل داده بودند و آنها همواره این موضوع را مطرح می کردند که ما مشکل خانوادگی و مشکل تضاد بین نسلها را داریم. من فکر می کنم آنچه که امروز شما و امثال شما را ترغیب می کند که بباید و راجع به این موضوعات کتاب بنویسید، نتیجه سالها تلاشی است که افراد - چه به صورت گروهی و چه به صورت انفرادی - انجام داده اند و الان وضع زنان را به این مرحله رسانده اند.

○ به نظر من یکی از مسائل مهمی که در ایران وجود دارد، این است که نهادهای اجتماعی عمر طولانی ندارند. یعنی به قول شما ممکن است که پا بگیرند اما خیلی سریع از هم می پاشند.

○ تقریباً هیچ نهاد اجتماعی نمی تواند پابرجا بماند. به عنوان مثال انواع NGO هایی را که تشکیل می شوند در نظر بگیرید، متوجه می شوید که بیشترشان تلاشهای مقطعی می کنند و کارهایشان مستمر نیست، چرا که به زودی از هم می پاشند یا اینکه فرم ظاهری خود را حفظ می کنند ولی تقریباً بعد از مدتی، دیگر هیچ کاری صورت نمی دهند. شاید فعالیتهایشان در حد تشکیل جلسات مختلف و حرف زدنهای مستمر باقی بماند ولی کار اساسی توسط آنها در سطح جامعه انجام نمی گیرد. در کشورهای متمدن و مدرن می بینیم که یک نهاد اجتماعی حتی شاید از قرن هجدهم شکل گرفته و متحول شده است و تا امروز به صورتهای مختلف و در زمینه های مختلف دارد فعالیت می کند. این تداوم، خود باعث بازتولید و استمرار و نهادینه شدن یک اندیشه و متعاقب آن فرهنگ می شود. پویایی اندیشه و فکر در اثر تداوم و استمرار نهادهای تولید آن اندیشه ایجاد می شوند. در اجتماع ما، این اتفاق معمولاً نمی افتد.

به نظر شما، چه عواملی ممکن است باعث بروز این مسئله باشد؟ همان طور که شما می گوید در تاریخ ما، اصلاً خیلی چیزها گم می شوند و هر کسی هم فکر می کند در طول تاریخ خودش اولین کسی است که یک کاری را انجام می دهد. دلایل همین استمرار نیافتن نهادهای اجتماعی است. وقتی این همه گسست وجود دارد، این مسائل پیش می آید. ببینید! وقتی به تاریخ اروپا نگاه می کنیم می بینیم که حتی در قرون وسطا چیزی وجود داشت که نطفه های دموکراسی فردی را به وجود آورد در صورتی که در کشورهایی مثل ایران از استبداد آسیایی صحبت می شود. در مورد علت آن که چه بوده و چه نبوده است صحبت نمی کنه، اما شیوه استبداد در ایران وجود داشت که در اروپا حتی در بدترین شرایط که همان



ملاً من تاریخ ونیز را می خوانند و دیدیم که در ونیز شورا وجود داشت، انتخابات وجود داشت، مردم دور هم جمع می شدند، اصناف، نه فقط قدرتمند بودند، بلکه برای اینکه صنف خود را سروسامان بدهند، در تصمیم گیریهای شهر هم دخالت داشتند. در انگلستان، پادشاهان خیلی مستبد بودند، اما پارلمان وجود داشت و شوراهایی بودند که مردم می توانستند شکایات خود را در آنجا مطرح کنند. کل این قضایا در ایران نبود - یا اگر هم بود - به شکلی دیگر بود. در اروپا، مردم بعدها به مدل‌های پیشرفته‌تر و دموکرات‌مابتری رسیدند. شیوه‌های حکومت اروپا و ایران هم همان طور که در قرون وسطا یا یکدیگر تفاوت داشتند، بعدها هم به همین صورت متفاوت بودند. یعنی مملکت ما به دلایلی براساس چپاول و غارت در طول تاریخ اداره شده است، و به دلایلی که نمی‌دانم چیستند، نهادهای اجتماعی در کشور ما شکل نگرفتند. ما امنیت اجتماعی نداشته‌ایم. در هر نوره می‌بینید که مدام یک ده می‌رفت و آن یکی ده را غارت و چپاول می‌کرد.

یک قبیله، قبیله دیگر را غارت می‌کرد یا کل ایران می‌رفت و مثلاً هندوستان را غارت می‌کرد. این مدل در حکومت ما هم وجود داشت. پادشاهان ما همه غارتگر بودند. اگر غارت نمی‌کردند ضعیف می‌شدند و از بین می‌رفتند. پادشاهان ما اغلب از قشر ایت جامعه نبودند. مثلاً پادشاهان قاجار ایلاتی بودند و مدل زندگیشان براساس قتل و غارت‌های قبیله‌ای بود. اینها روی کار آمدند. در این مدلی که همه به یکدیگر فشار می‌آورند مردم در آبادانی مملکت هیچ وقت دخیل نمی‌شوند و این مسئله خیلی مهمی است که باید به آن توجه شود. مردم همیشه می‌خواسته‌اند که حکومت مثلاً برایشان جاده بسازد و برایشان امنیت ایجاد کند. در یک طرف قضیه یک بعد تاریخی وجود دارد و در طرف دیگر غیر از بعد تاریخی ما مردمی بوده‌ایم که آموزش ندیده‌ایم، یعنی اگر نهادها و سازمانها در غرب پابرجا می‌مانند، به خاطر تفکر و اندیشه‌ای است که به آنها از طریق آموزش القا می‌شود. این آموزش، خود از طریق مدارس و اندیشمندان آنجا به جامعه داده شد. ما این را نداشتیم. یکسری نهادهای نوین هم که وارد جامعه ما شدند، حالت دیکتاتوری داشتند. مدرسه خود حالت دیکتاتوری داشت. هنوز هم همین طور است. اگر در سال ۱۹۴۰ در غرب به این نتیجه رسیدند که مدرسه باید انسان اجتماعی مناسب را بسازد و واقعاً این کار را کردند بی‌آنکه دیکتاتوری در کارشان وجود داشته باشد. ما هم به این نتیجه رسیدیم که مدرسه باید انسان اجتماعی مناسب را بسازد اما انسان اجتماعی مناسب ما، انسانی فرمانبردار است. انسانی است که باید اطاعت کند و استقلال نداشته باشد. شما امروز اگر به برنامه کودک تلویزیون نگاه کنید ویژگی‌های یک بچه خوب را مدام به این صورت بازگو می‌کنند و نشان می‌دهند که او باید حرف بزرگترش را گوش کند و به او احترام بگذارد، آنها خیرت را می‌خواهند، مشقت را بنویس و ...

هیچ وقت به کودک نمی‌گویند خودت فکر کن، خودت یک ایده داشته باشی. بنابراین، می‌بینیم که هیچ کس تلاش نمی‌کند که از کودکی آموزش درستی در جهت مستقل بودن و درست اندیشیدن به انسانها بدهد. **○** بله، یعنی هویت و استقلال فردی از همین جا مخدوش می‌شود.

دقیقاً! و برای همین است که نهادهای اجتماعی ما درست شکل نمی‌گیرند اما این را بگویم که از طرف دیگر نهادهای ما اگر ۵ یا ۶ سال هم دوام آورده‌اند و هر یک توانسته‌اند به زندگی کوتاه خود ادامه بدهند خیلی شاهکار کرده‌اند. یعنی شما باید مشقات پشت سر آنها را هم در نظر بگیرید.

ببینید! شما اگر بخواهید یک NGO راه‌اندازی کنید، باید افرادی را که هیچ سابقه و تجربه‌ای ندارند گرد هم جمع کنید و بعد در نظر داشته باشید که آنها افرادی هستند با ذهنیت و افکاری که انباشته شده است از اینکه همیشه یک رئیس وجود داشته باشد و دستور بدهد و آن وقت آنها می‌باید خود را به رئیس نزدیک کنند یا مخالف او باشند، و مسائلی از این دست. شما باید چنین افرادی را جمع کنید و یک کار گروهی و جمعی را با آنها شروع کنید. من فکر می‌کنم کسانی که توانستند این کارها را انجام دهند کار بسیار سختی انجام دادند. به خصوص با توجه به اینکه همیشه فکر کنید که شما اولین و تنها کسی هستید که این کار را انجام می‌دهید. آدم احساس تنهایی و بی‌پناهی می‌کند، اما اگر آن گسست تاریخی نباشد و شما بدانید که در تمام دورانها این مسائل وجود داشته‌اند و آدم‌های دیگری هم نظیر شما بوده‌اند که با این مشکلات دست و پنجه نرم کرده‌اند، قوت قلب پیدا می‌کنید و آن وقت می‌دانید که همان طور که قبل از شما کسانی بوده‌اند که این فعالیتها را انجام داده‌اند پس بعد از شما هم کسانی خواهند بود که راه شما را ادامه خواهند داد، این مسئله از نظر روانی خیلی مهم است و تاثیر مثبتی دارد و به شما احساس قوت قلب می‌دهد و این مسئله باعث نوام و بقای گروهها می‌شود. شما سوال می‌کنید که چرا در ایران نهادهای اجتماعی از هم می‌پاشند؟ من نمی‌توانم جواب دقیقی به این مسئله بدهم.

